**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: وضع**

**14020808**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث سر اقسام وضع بود. آقایان فرموده بودند که چون مفهوم یا خاص است یا عام بنابراین مفهوم متصور در هنگام وضع ممکن است خاص باشد ممکن است عام باشد. خب ما لفظ را گاهی اوقات در هر یک از این دو قسم به ازای همان مفهوم متصوَّر قرار می‌دهیم، گاهی اوقات به ازای مفهوم دیگر قرار می‌دهیم. پس بنابراین تقسیم عقلا حاصل است. که ما عرض می‌کردیم به نظر می‌رسد این مطلب درست نیست، چون تقسیم مفهوم به کلی و جزئی مطلب درستی نیست، یعنی لا اقل مبهم است. و ما مفاهیم عدیده‌ای داریم. اشکال مختلف مفهوم داریم و برای روشن شدن این مطلب ما مفهوم انسان را در جمله‌های مختلف دنبال کردیم که انسان گاهی اوقات در انسان حیوانٌ به کار می‌رود که انسان بالفعل حاکی از کثیرین است. گاهی اوقات در جملۀ جاء انسانٌ به کار رفته است که این انسان بالفعل حاکی از کثیرین نیست بلکه صلاحیت انطباق بر کثیرین دارد به این معنا که احتمال دارد، صلاحیت به معنای احتمال است، احتمال دارد انسان‌های مختلف باشد و فقط یکی از این انسان‌ها مصداق این قضیه است، بنابراین وقتی می‌گوییم جاء انسانٌ ما یک مجیء بیشتر تحقق ندارد، ولی وقتی می‌گوییم الانسان حیوانٌ به عدد انسان‌ها حیوان تحقق دارد. یعنی جملۀ الانسان حیوانٌ انحلال پیدا می‌کند، ولی جاء انسانٌ انحلال پیدا نمی‌کند، چون یک مصداق بیشتر ندارد که انحلال پیدا کند. خود انحلال پیدا کردن الانسان حیوانٌ و انحلال پیدا نکردن جاء انسانٌ خودش روشن هست که اینها دو تا مفهوم مختلف هستند. جئنی بانسانٍ هم از جهتی شبیه جاء انسانٌ هست که یک نوع وحدتی درش اخذ شده ولی تعیّن لولا الامتثال ندارد، با امتثال تعیّن پیدا می‌کند. حالا در جلسۀ قبل اقسام دیگری را هم ذکر کردم دربارۀ این که مفهوم ممکن است درش وحدت اخذ بشود، ممکن است عدد اخذ بشود، ممکن است به نحو کلی فی المعین باشد، ممکن است به نحو کلی غیر معین باشد، آن اقسامی که در جلسۀ قبل توضیح دادم نمی‌خواهم تکرار کنم. این تقسیم بندی‌هایی که ما کردیم، این تقسیم بندی‌ها اثرش در اینجا ظاهر می‌شود که آقایان جزو به قول معروف نرخ شاه عباسی‌شان این هست که انسان از نوع وضع عام موضوع له عام است، یعنی اسماء اجناس، مثل انسان. با این توضیحی که ما دادیم روشن می‌شود که نه اسماء اجناس وضع عام موضوع له عام نیست، چون لفظ انسان وضع شده برای این که هم می‌تواند در جملۀ جاء انسان به کار رود هم جئنی بانسان می‌تواند به کار برود و هم در الانسان حیوانٌ. به ارتکاز لغوی انسان و وجدان ادبی انسان هیچ یک از اینها مجاز نیست. عمده‌ترین دلیل برای کشف حقیقت وجدان انسان نسبت به نحوۀ استعمال است. استعمالی که انسان درش احساس ادعا و تأویل و عنایت نمی‌کند استعمال حقیقی است و کاشف از معنای حقیقی هست. و استعمالی که درش ادعا می‌کنیم آن مجاز است. فرق است بین جایی که ما می‌گوییم جاء اسدٌ و مراد از اسد رجل شجاع هست و بین جاء انسان. جاء انسان هیچگونه تجوزی درش احساس نمی‌شود.

**شاگرد:** این معنایش این نیست که نسبت به این حالت‌های مختلف قوالب ذهنی مختلفی احتمال دارد؟

**استاد:** لا بشرط است. یک مفهومی هست که لابشرط از این قالب‌های مختلف. ما این را در بحث خودش مطرح می‌کردیم که موضوع له اسماء اجناس یک مفهومی هست که می‌تواند هم در ضمن جاء انسان به کار رود هم در ضمن جئنی بانسانٍ به کار رود، هم در ضمن انسان حیوانٌ. یعنی نسبت به این که آن مفهوم انحلالی باشد یا انحلالی نباشد، یا وحدت داشته باشد. و نسبت به این که آن که حالا وحدت دارد تعیّن بالامتثال پیدا می‌کند یا لولا الامتثال هم تعین دارد؟ همۀ اینها در مفهوم وضعی نخوابیده، آنها باید از خارج ضمیمه بشود. البته از یک حیث دیگری هم اینها لابشرط هست که از حیث این که مثلا انسان مجرد به کار می‌رود یا در ضمن عبارت ترکیبی الانسان العالم؟ آن را حالا در بحث اطلاق و تقیید و مطلق و مقید و اینها به تناسب آن بحث‌ها را عرض می‌کردیم که یکی از قالب‌های دیگر مفهومی بحث این هست که لفظ اسم جنس می‌تواند مجرد از قید باشد می‌تواند همراه با قید وجودی یا همراه با قید عدمی باشد. همۀ اینها قالب‌های مختلفی هست که این لفظ در او قرار می‌گیرد. پس بنابراین عرض ما این هست که انسان این اسماء اجناس وضع شده‌اند بر یک مفهومی که این مفهوم از حیث این که کلی باشد یعنی ما یصدق علی الکثیرین بالفعل، کلی را ما اینجوری معنا می‌کنیم. ما یصدق علی الکثیرین بالفعل، یا کلی نباشد، یعنی یصدق علی الکثیرین نباشد و مصداقش یک شیء بیشتر نباشد از این جهت لابشرط است. ما این بحث را در آنجا مطرح می‌کردیم یک بحثی است تحت عنوان قوالب مفهومی. ما می‌گفتیم که یک سری مفاهیمی داریم مثل مفهوم انسان، این مفاهیم تا در یک قالب خاصی قرار نگیرند قابل فهم نیستند. این انسان لا بشرط است ولی این لابشرط یا باید در قالب آن کلیت قرار بگیرد، یا در قالب همراه با آن تنوین تنکیر قرار بگیرد، یا جئنی بانسانٍ قرار بگیرد، این قالب‌های مختلفی که این اسم می‌تواند بگیرد که طبق این قالب‌ها انسان گاهی اوقات دال بر به اصطلاح اصولیین وجود ساری است گاهی اوقات دال بر صرف الوجود است، اینها همۀ این دلالت‌های این که دال بر صرف الوجود باشد، وجود ساری باشد، اینها خارج لفظ است ولی نکتۀ مهم این است که نمی‌تواند خارج از این قالب‌ها باشد، در یکی از این قالب‌ها باید، یک چیزی شبیه از حیث قالب‌ها شبیه وضع عام موضوع له خاص است، یعنی به گونه‌ای وضع شده است که باید همراه یکی از این قالب‌ها به کار برود. آن قالبش ممکن است قالب این مفهوم به صورت کلی باشد، ممکن است مفهوم به صورت به اصطلاح جاء انسانٌ باشد، جئنی بانسانٍ باشد. از آن طرف ممکن است قالبش این باشد تنهای تنها باشد، انسان خالی باشد، ممکن است موصوف به وصف عالمٌ باشد، ممکن است موصوف به وصف لا عالم باشد، همۀ این قالب‌ها قالب‌هایی است که به این مفهوم تعیّن می‌دهند. مفهوم موضوع له انسان لا متعیّن است و به وسیلۀ این قالب‌های مفهومی تعین پیدا می‌کند. تا این تعینات هم نباشد این لفظ استعمال نمی‌شود، در مفاهیم متعینۀ متعدد استعمال می‌شود. این بحثی بود که مفصلش را ما در بحث قوالب مفهومی در بحث مطلق و مقید به تفصیل آنجا صحبت کردیم. بنابراین ما اینجا این را می‌خواهیم عرض بکنیم اسماء اجناس را که مصداق وضع عام موضوع له عام قرار می‌دهند به صورت یک چیز واضح و روشن قرار می‌دهند نه اصلا وضع عام موضوع له عام نیست، یک چیزی شبیه وضع عام موضوع له خاص است البته از جهت این که آیا در کدام قالب مفهومی قرار بگیرد. چون هیچ وقت این لفظ انسان بدون قالب استعمال نمی‌شود. بالأخره باید در یکی از این قالب‌ها قرار بگیرد، این یک مادۀ خامی هست که یک هیئتی باید برایش قرار بگیرد این قالب مفهومی که می‌خواهیم.

**شاگرد:** هیئات عام است موضوع له. موضوع له‌اش نسبت به این که کدام هیئت باشد عام است.

**استاد:** عام است بله، و این که در کدام قالب قرار بگیرد، یعنی تصور ما انسان به گونه‌ای تصور می‌کنیم که می‌تواند در قالب‌های مفهومی مختلف قرار بگیرد و استعمال بشود و همۀ این استعمالات هم حقیقت است.

**شاگرد:** خودش یک وضع خاصی برای موضوع له عام است دیگر؟ درست است؟ یعنی موضوع له عام به آن معنای قالب را شما منکرید دیگر.

**استاد:** دیگر حالا این، حالا دیگر مراد این است دیگر. این یک نکته‌ای. اینجا یک مرحلۀ بعد این هست که این یک بحث.

بحث دیگر بحثی هست که معقولات طبق اصطلاح فلاسفه سه قسم داریم. معقولات اوّلیه، معقولات ثانویۀ منطقی و معقولات ثانویۀ فلسفی. معقول یعنی مفاهیم کلی، این بحث مفاهیم جزئی معقول نیست، در معقول مفاهیم کلیه را بهش معقول می‌گویند. مفاهیم کلیه این سه قسم تقسیم می‌شوند. حالا در این بحث‌هایی که ما اینجا می‌خواهیم دنبال کنیم معقول ثانی فلسفی خیلی نقش ندارد، این است که معقول ثانی فلسفی تحلیلش سخت‌ترین نوع معقول معقول ثانی فلسفی است، به تحلیل این که حقیقتش چی است و امثال اینها خیلی دشوار است. این است که من وارد آن مطلبش نمی‌شوم، فقط یک نکته‌ای که دیروز اشاره کردم فقط اشارۀ اجمالی کنم نمی‌خواهم این مطلب را بازش کنم. علی القاعده در کلمات آقایان دیدم ولی که در واقع این اصطلاحی که در مورد معقول ثانی فلسفی می‌گویند معقول ثانی فلسفی عروضش در ذهن است، اتصافش در خارج. گاهی اوقات این عروض و اتصاف را اینجور می‌گویند عروض یعنی عروض محمول بر موضوع، اتصاف یعنی اتصاف موضوع بر محمول. مثلا ما می‌گوییم الانسان ممکنٌ، عروض یعنی عروض ممکن بر انسان، اتصاف یعنی اتصاف انسان به ممکن. این مطلب درست نیست این تفاوت قائل شدن همچنان که آقای مطهری هم اشاره می‌کنند، این که عروض و اتصاف این که وصف موضوع باشد یا وصف محمول باشد اینها تفاوت اعتباری است، بنابراین این که بگوییم معقول ثانیۀ فلسفی آنی هست که عروضش ذهنی است اتصافش خارجی است، نه اگر عروض به این معنا ذهنی باشد اتصافش هم باید ذهنی باشد، اگر عروض اتصاف خارجی است عروضش هم باید خارجی باشد. ولی یک چیزی دیدم از قدیم در ذهنم هست من اینجور در ذهنم بود، علی القاعده باید کلمات آقایان باشد که هر قضیه‌ای دو حیث دارد، یک حیث وحدت بین موضوع و محمول دارد که مصحح حمل است، یک حیث اثنینیت هست که مصحح ایجاد قضیه است، قضیه تا موضوع و محمول جدا نباشد قضیه نمی‌شود دیگر. قضیه از یک حیث موضوعی داریم محمولی داریم، اجزای ثنایی یا ثلاثی داریم، موضوع و محمول، حکم، و از یک حیث بالأخره این موضوع و محمول را ما می‌خواهیم وحدت درش ایجاد کنیم. مراد از عروض این که عروض ذهنی است اتصاف خارجی است یعنی اثنینیت بین موضوع و محمول در عالم ذهن است و الا در عالم خارج بین اینها اصلا اثنینیتی وجود ندارد، به خلاف معقولات اوّلیه، معقولات اولیه وقتی می‌گوییم زید انسانٌ در عالم خارج هم بین زید و انسان یک نوع تغایری وجود دارد، انسان جزء زید است، تمام زید نیست. یعنی انسان، زید ترکیبی هست از انسانیت و مشخصات فردیه، یعنی یکی نیستند در عالم خارج. حالا چجوری اینها تحلیل می‌شود من نمی‌خواهم الآن وارد آن تحلیلات بحث بشوم. ولی می‌خواهم بگویم معقول ثانیه اثنینیت بین موضوع و محمول در خارج هم هست، معقول اولیٰ. ولی معقول ثانی فلسفی در عالم خارج بین اینها اثنینیتی وجود ندارد. اینجور نیست که قسمتی از وجود انسان ممکن باشد، ممکن کأنّ تمام هویت انسان هست. در ظرف خارج اینها کاملاً وحدت دارند، پس تغایرشان کجاست؟ تغایرشان در عالم ذهن است، این که عروض ذهنی است اتصاف خارجی است یعنی همین، یعنی اثنینیت بین موضوع و محمول در معقول ثانیۀ فلسفی در ذهن است، اتصاف خارجی هست یعنی ظرف اتحاد اینها ظرف این که اینها یکی هستند آن در خارج هست. خب حالا این توضیح مفصلش باشد در جای خودش. ما اینجا در بحث معقول ثانی فلسفی خیلی در این بحث دخالت ندارد، آن که در این بحث بیشتر دخالت دارد تفکیک بین معقول اوّلی و معقول ثانیۀ منطقی است، این بحث‌ها این دو تا تفکیک در بحث ما مهم هست. معقول اوّلی مصادیق این معقول وجودات خارجی هستند. انسان مصداق‌هایش زید و عمرو و بکر و این وجودات خارجی هستند. ولی معقول ثانیۀ منطقی مصداق‌هایش وجودهای ذهنی هستند، مثل جزئی، جزئی مصداقش مفهوم زید است، مفهوم عمرو است، نه آن زید خارجی، زید خارجی مشخص است، متعین است ولی جزئی نیست، تعیّن و تشخص با جزئیت فرق دارد. جزئیت وصف عناوین حاکی است. این عنوان حاکی اگر از یک شیء حکایت کند می‌شود یک جزئی، اگر از اشیاء عدیده حکایت کند می‌شود کلی، یعنی جزئیت، کلیت اینها مفاهیمی هستند که مصداقشان خودش مفاهیم ذهنی است، یعنی ما در واقع ببینید زید خارجی وقتی می‌آید در عالم ذهن به وصف کونه موجودا فی الذهن یک اوصافی برایش صدق می‌کند، معقول ثانیه در این مرحله هست، البته این نکته را عرض بکنم ما همچنانی که این آقایان تعبیر می‌کنند معقول اوّلی و معقول ثانیۀ فلسفی که معقول یعنی عنوان کلی، عنوان جزئی هم خودش گاهی اوقات مصداقش خارج است، گاهی اوقات مصداقش ذهن است، مثل کلمۀ زید، زید مصداقشان زید خارجی است، ولی مفهوم زید مصداقش آن هست که در ذهن من موجود است، مفهوم زید کلی نیست، یعنی این بحث ثانی بودن و اولیٰ بودن وصف معقول نیست، وصف مفهوم است، مفهوم ممکن است مفهوم اولی باشد، ممکن است مفهوم ثانوی باشد. بحث سر این هست که مفهوم گاهی اوقات مصداقش در خارج است، گاهی اوقات مفهوم مصداقش در ذهن است، حالا چه مفهوم جزئی باشد چه مفهوم کلی باشد، که اصطلاحا به مفهوم کلی معقول می‌گویند. پس بنابراین ما فقط تقسیم بندی‌مان معقول اولی و معقول ثانوی منطقی مثلا نیست. ما مفهوم جزئی اوّلی و مفهوم جزئی ثانوی هم داریم، این را هم داریم. یعنی به این معنا که زید که از عالم خارج می‌آید در ذهن انسان شکل می‌گیرد گاهی اوقات از این زیدی که در ذهن من شکل می‌گیرد باز یک مفهوم دیگری انسان انتزاع می‌کند. یعنی این مفهوم از خارج در ذهن من می‌آید از ذهن من به مرتبۀ یگری از ذهن من می‌رود. کلمۀ مفهوم، مفهوم زید، مفهوم زید آن چیزی هست که مصداقش در ذهن من موجود است. این مصداق خودش باز یک محکی‌ای دارد، که آن محکی‌اش خارج است، این نکته را داشته باشید. خب این هم یک توضیح.

یک نکتۀ دیگری اینجا هست آن این است که مفهوم، ما مثلا زید که می‌گوییم زید انسان هست، انسان حاکی از قدر مشترک بین زید و عمرو و بکر و خالد است. این قدر مشترک برای این که وجود پیدا کند، برای این که تشخص پیدا کند این کلمۀ وجود و تشخص فرق دارد، توجه بکنید. برای این که وجود پیدا کند یا برای این که تشخص پیدا کند باید یک لباس تشخص، یک لباس وجود به تن کند. یعنی چی؟ یعنی انسان ما به عدد انسان‌هایی که وجود دارد در خارج انسان داریم. ولی این انسان‌ها مجرد نیستند، یعنی یک حیثیتی نیستند که فقط هزار تا انسان در خارج داشتیم. هر انسان یک لباس فردیتی به خودش گرفته، یک وجود خاصی آن انسان را موجود کرده. بحث این است که مفهوم انسان کاشف از آن حیثیت انسانیت انسان است یا حیثیت انسانیت به علاوۀ آن لباس تشخص و تفرّد و وجودی که این را در برگرفته، خب روشن است که انسان فقط از آن حیثیت مشترکه‌اش حکایت می‌کند، به طوری که اگر به فرض محال انسان می‌توانست بدون تشخص موجود می‌شد انسان بود، آن حیثیت منطبق علیه انسان، اصطلاحا به اینها حصه می‌گویند، تعبیری که اصولیون در اینجا به کار می‌برند می‌گویند حصۀ انسان. انسان حصص عدیده دارد، و این حصه‌های انسان هر کدامشان انسان است ولی انسانی است که در یک قالب، در یک لباس وجودی خاص، در یک لباس شخصی خاص تعین پیدا کرده، این را داشته باشید. مرحوم آقای صدر اینجا یک نکته‌ای را متذکر می‌شوند، می‌گویند همۀ مفاهیمی که ما داریم از سنخ مفهوم انسان نیستند که فقط از آن وجه جامع و قدر مشترک بین افراد حکایت کنند. یک سری مفاهیم هستند که از مجموع فرد و تشخصات حکایت می‌کنند. یک سری مفاهیمی ذهن انسان می‌سازد حالا البته آقای صدر تعبیر می‌کند مفاهیم عرضیه، ولی ما حالا تصویر می‌خواهیم بگوییم که همان مفهوم، آقا ضیا یک تعبیری دارد مفاهیم مخترعه، من تصور می‌کنم آن تعبیر آقا ضیا شاید تعبیر قشنگ‌تری باشد مفاهیم مخترعه، ولی باید آن تعبیر آقا ضیا در مورد مفاهیم مخترعه را با چاشنی آن تبیینی که مرحوم آقای صدر می‌کنند فهمید. آقای صدر اینجوری تعبیر می‌کنند می‌گویند بعضی از مفاهیم هست فقط از آن قدر مشترکش حکایت دارد، آن مفاهیم ذاتیه است، مثل انسان، اینها فقط از آن حیث انسانیت انسان حکایت می‌کند به طوری که نسبت منطبق علیه انسان و زید نسبت خاص و عام است، نسبت جزء و کل است، یعنی در عالم خارج ما یک کلی داریم ولو کلی که این کل را تحلیلی است، حقیقی نیست. یعنی ما یک در عالم خارج یک انسانیت داریم یک لباس تشخص داریم. زید مجموعۀ انسانی هست که در این لباس وجودی خاص تحقق یافته. یا در این لباس شخصی خاص تشخص پیدا کرده. این که می‌گویم تشخص و وجود این را بگذارید همین جا تکلیفش را روشن کنم، تشخص ازش وجود، توش فرض نشده که موجود باید باشد. ممکن است یک انسان تشخص پیدا کرده باشد ولی معدوم باشد، انسان متشخص توش نخوابیده که حتما باید موجود باشد. بله انسان موجود حتما باید تشخص پیدا کرده باشد یعنی وجود فرع تشخص است، بدون تشخص یک شیء نمی‌تواند موجود باشد، ولی یک شیء متشخص لازم نیست حتما موجود باشد، ممکن است یک زیدی باشد که اصلا موجود هم نباشد، فرض کنید یک قول بی شاخ و دم تصور می‌کنیم که یک انسان خاصی تصور می‌کنیم خب این انسان تعیّن دارد، یک تعیّن خاصی دارد، در یک لباس خاصی او را تصور می‌کنیم، ولی آن وجودش ممکن است موجود نباشد. ما این وجود که می‌گوییم آن وجود عینی خارجی هست که آن، حالا علی ای تقدیر این که می‌خواهم عرض بکنم این هست که مفاهیم گاهی اوقات فقط از آن حیث مشترک، مفاهیم کلی، از آن حیث مشترک حکایت می‌کنند، مثل مفهوم انسان، مثل مفهوم حیوان، مثل مفهوم ناطق، حالا چه این مفهومی که در نظر می‌گیریم جنس باشد، نوع باشد، فصل باشد همۀ اینها از آن حیث، عرض عام باشد، عرض خاص باشند از این کلیات خمسه که مناطقه دارند هر کدامشان می‌خواهد باشد آن خیلی مهم نیست. یک موقعی ما یک سری مفاهیم دیگری داریم که عمدۀ تکیه‌ای که در این بحث ما هست این مفاهیم است، آن مفاهیم مفهوم‌هایی هست که منطبق علیه‌اش کل آن شیء است، یعنی هم آن قدر مشترک و هم آن لباس شخصی، مفهوم فرد، فرد انسان، فرد انسان مصداقش چی است؟ فرد انسان آن انسانیتش منطبق علیه‌اش نیست، ما فرد را هم اخذ کردیم. فرد یک مفهومی هست که ذهن انسان اختراع کرده برای حکایت از آن قدر مشترکی که در لباس تعیّن خاص قرار گرفته است و مصداق‌هایش به طوری که اگر انسان امکان داشت بدون لباس تشخص موجود بود، موجود می‌شد بدون لباس تفرّد موجود می‌شد آن دیگر فرد انسان بود، چون فرد، تفرد و تشخصش را ما اخذ کردیم و فرض کردیم در لباس فردیت و تشخص قرار دارد. این یک، فرد انسان که از سنخ معقول اوّلی است از این سنخ است. یک مفهوم دیگری اینجا داریم مفهوم جزئی، جزئی مفهومی هست که از سنخ معقول ثانیه است، ثانی منطقی. این معقول ثانیۀ منطقی این در مفاهیم ذهنی که منطبق هست بر کل آن مفهوم منطبق هست، جزئی، آن مفهوم را به طور، می‌گوید این مفهوم زید، مفهوم عمرو، مفهوم خالد این مفهوم جزئیه است. جزئی حیث مشترک بین زید و عمرو و بکر و خالد نیست، قدر مشترک مفهوم زید و مفهوم عمرو و مفهوم خالد نیست فقط. همان مفهوم ذهنی که لباس تفرّد و تشخص در عالم ذهن پیدا کرده آن جزئی است، یعنی رابطۀ جزئی با مفهوم زید و مفهوم عمرو و مفهوم خالد شبیه رابطۀ فرد، فرد انسان با زید و عمرو و بکر خارجی است. من تصور می‌کنم که اینجا در کلام شهید صدر حالا الآن فرصت نیست اینها را من بعدا فردا بازش می‌کنم. در کلام شهید صدر اینجا دو تا اشکال مطرح شده برای این بحث وضع عام موضوع له خاص. یک اشکال این هست که موضوع له باید مفهوم باشد و کلیات حاکی از خارجند نه حاکی از مفاهیم. این محصل اشکال، حالا تفصیلش را فردا توضیح می‌دهیم. یک اشکال این است. یک اشکال دیگر این هست که مفاهیم حاکی از آن حیث مشترک هستند نه حاکی از کل آن وجود خارجی یا وجود ذهنی و بنابراین وضع عام موضوع له خاصی که شما می‌خواهید خاص را که آن خاص مفهوم مشخص است آن را شما نمی‌توانید تبیین کنید. این دو تا اشکال را شهید صدر هر کدامشان به نحوی جواب می‌دهند، یک مقداری در کلام آقای هاشمی به نظرم پاسخ‌ها قاتی شده، حالا فردا توضیح می‌دهم. ایشان این اشکال را که موضوع له باید مفهوم باشد نه وجود خارجی با این حل می‌کند که مفاهیم معقولات گاهی اوقات معقول اوّلی است گاهی اوقات معقول ثانی منطقی است. معقول اوّلی مصداقش در خارج است، معقول ثانوی مصداقش در ذهن است. و ما در وضع عام موضوع له خاص از معقولات ثانیه منطقی استفاده می‌کنیم نه از معقولات اوّلیه، خب این محصَّل اشکال و جواب.

اشکال دیگری ایشان مطرح می‌کند که معقول حاکی از آن قدر مشترک است نه قدر مشترک و آن تشخص و لباس تشخص و لباس تفرد، از مجموعه نیست. پاسخ این مطلبش هم این می‌دهد که ما دو جور مفهوم داریم. یک مفهوم ذاتی داریم، یک مفهوم عرضی داریم، مفهوم ذاتی از آن قدر مشترک حکایت می‌کند، مفهوم عرضی از کل آن شیء حکایت می‌کند و در وضع عام موضوع له خاص ما از مفهوم عرضی استفاده می‌کنیم. پس بنابراین مجموع مطلب ایشان، پاسخ دو تا اشکال این هست که در وضع عام مفهومی که ما مورد استفاده قرار می‌دهیم اوّلاً از سنخ معقول ثانیۀ منطقی باید باشد. ثانیا از سنخ مفهوم عرضی باید باشد. این چکیدۀ کل فرمایش شهید صدر در تحلیل حقیقت وضع عام موضوع له خاص هست بنابر مبنای، البته خود ایشان مبنای اقتران اکید یک مسیر دیگری طی می‌کنند، حالا به آن مسیر هم می‌رسیم. ولی روی مسیر متعارفی که آقایان می‌خواهند طی کنند محصل بحثی که شهید صدر دنبال کرده این است، حالا این را ملاحظه بفرمایید و من فردا این کلام شهید صدر را توضیح می‌دهم. کلام خیلی دقیق و جالبی است، کلام بسیار دقیق و بسیار. عرض کردم در مباحث الاصول این بحث اصلا خوب طرح نشده، گویا مال دورۀ اوّل شهید صدر بوده، در بحوث بحث خیلی شسته و رفته‌تر و پاکیزه‌تر بحث شده، همچنان که آقای حائری در پاورقی مباحث الاصول می‌گوید حرف‌های شهید صدر در بحوث را اگر ضمیمه نکنیم، برنگردانیم این حرف‌هایی که من نوشتم به حرف‌هایی آقای هاشمی از آقای صدر نقل می‌کند درست نیست، ایشان هم تصدیق می‌کند که فرمایشات شهید صدر در بحوث این فرمایشات درست‌تر هست. خیلی در مباحث این مبحث مندمج است. در بحوث مبحث کلیتش خیلی چیز است، یک ریزه کاری‌هایی قاتی شده که می‌گویم قاتی شده نه کلیت بحث روشن هست و خوب بحث شده، این را ان شاء الله فردا توضیح می‌دهم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان